

کتابخانه جامع
جامعه العلوم
معاونت پژوهش
مرکز جهانی علوم اسلامی
۱۳۸۵



مدرسه عالی فقه و معارف اسلامی

مبانی عقلی هنر در فلسفه اسلامی

برای دریافت درجه کارشناسی ارشد

در رشته فقه و معارف اسلامی

نگارش؛ حبیب‌الله فهیمی

استاد راهنما؛ حجة الاسلام والمسلمین دکتر ابوالفضل کیا شمشکی

استاد مشاور؛ حجة الاسلام والمسلمین حسن معلمی

تیرماه ۱۳۸۵

کتابخانه جامع مرکز جهانی علوم اسلامی

شماره ثبت: ۳۵۶

تاریخ ثبت:

□ مسئولیت مطالب مندرج در این پایان نامه ، به عهده نویسنده می باشد.

□ هر گونه استفاده از این پایان نامه با ذکر منبع ، بلاشکال است و نشر آن

در داخل کشور منوط به اخذ مجوز از مرکز جهانی علوم اسلامی است.


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تشکر و سپاس

نه از باب رسم زمانه بلکه به جهت یادآوری نعمت‌های الهی برای خویش، لازم می‌دانم در ابتدا از استادان گرامی‌ام؛ حجج اسلام آقایان دکتر ابوالفضل کیا شمشکی و استاد حسن معلّمی تشکر نمایم، که در این سیر بی‌سلوک و سودای بی‌سود مشفقانه یار و مددکارم بودند، کریمانه و صبورانه لطف‌ها کردند و راه‌ها نمودند، و در این مسیر پر خطا و خطر پرتوی از اندیشه‌های تابناک‌شان را فرا رویم چراغی برداشتند.

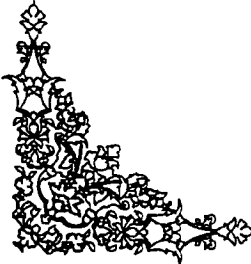
همچنین شایسته است تشکر نمایم از مسئول خوش فکر و خیراندیش مرکز جهانی علوم اسلامی و مدیر محترم مدرسه عالی فقه و معارف اسلامی که با رویکرد جدید شان این مجموعه را در راهی که باید سالها قبل از این قدم می‌گذاشت، گامی چند به پیش راندند، و نیز از واحد «پایان نامه» و «گروه فلسفه» و تمام کسانی که حقی بر این نوشته دارند سپاسگزارم. از دوست دیرینه و دانا و رفیق کتاب بازم حجة الاسلام شیخ یوسف عارفی، به پاس بزرگواری‌اش که لطف کرده اکثر قریب به اتفاق منابع اصلی نوشته را با لب خندان و جبین گشاده در اختیارم قرار دادند تشکر ویژه می‌نمایم.

لیک همواره و در هر حال از یاد نبرم «کاین همه میناگریها کار اوست»، به دعا و تضرع از درگاه‌اش به جان خواهیم که فیض لطف‌اش بر دوام باد!
تا این «پایان نامه» نه «نامه‌ی پایانی» بلکه «آغازین نامه»ی باشد برای اهدافی که آرزوی تحقق آن را طوقی کرده برگردن فردا آویخته‌ام.



تقدیم:

به خاطره‌ی رهبر مقاومت عدالت خواهی در دیار به
دور از داد ما، شهید عبدالعلی مزاری، مردی که تجسم
درد و درایت بود و همت بلند و مردانه‌اش در روزگار
آکنده از نامردی و نامرادی احیاگر هویت ما شد،
روحش در جاودانان شاد و یادش جوان باد.



چکیده

در روزگاری که «ایسم»های گوناگون با «تن نازی» و طننازی بر سر بازار اندیشه‌ها «آیه»های ما را مهجور می‌خواهد، و غلبه‌ی خواست‌های احساسی و شبهه‌نیاز بر ذهن و ضمیر انسان معاصر او را تنگ حوصله و کم تحمل نموده است، بگونه‌ای که دیگر به مانند پیش فرصت و فراغتِ مراقبه، تأمل و سنجش و انتخاب راه و روش زندگی برتر و بهتر را ندارد یا کم دارد، رساندن پیام معنویت دین و تبلیغ ارزش‌های اسلامی، توجه بیشتر و بهتر رسالت‌گزاران به هنر را، ضروری می‌سازد.

پیرو اثبات نیازمندی ما به هنر این پرسش ابرو می‌نماید که اصولاً هنر از نظر دانشمندان مسلمان چه خاستگاهی دارد و مبانی نظری آن چیست؟

می‌توان گفت، در اندیشه اسلامی خاستگاه هنر هم افق با روح حقیقت‌جو و جمال‌پسند انسان است. متفکران مسلمان معتقدند، حقیقت مطلق و کمال و جمال حقیقی از آن آفریدگار متعال است، و سرآغاز و منشأ هر جمال و کمال و هر خیر و حقیقت اوست؛ انسان هم به جهت برخوردارگی از نفخه‌ی روح خدایی، جمال‌پسند و کمال‌خواه و حقیقت‌طلب گشته است؛ و همچنین برآنند که هرگونه درک و دریافت انسان از خویشتن و جهان هستی، بر دیگر بینش‌ها و گرایش‌های او سایه می‌اندازد، هرگونه نقص در ادراک و یا ادراک ناقص از انسان و جهان به تبع و بالطبع بر طرز رفتار و سلوک عملی او تأثیر ژرف و شگرف دارد و منش و کردار انسان را تحت تأثیر قرار می‌دهد. ممکن نیست هستی را بی‌چکاد دانست و انسان را علف هرزه‌یی که بر جو کناری رسته، و در عین حال رفتار کمال‌گرایانه از انسان انتظار داشت؛ هنر هم به عنوان پدیده‌ای که با صمیمی‌ترین احوال و ادراک روحی انسان سروکار دارد از این قاعده مستثنی نیست، و چون امری است که نسبت مستقیم با خیال دارد، و خیال نیز در هر انسان هم‌نوا و هماهنگ با دیگر مراتب جان اوست خطری افزون‌تر می‌یابد.

اگر گستره‌ی روح با رفتار اختیاری انسان عرصه‌ی گسترش فضیلت و کمال باشد، پیرو آن خیال انسان الهام‌پذیر از مراتب نورانی و ساحت شرفی وجود او است، به دیگر گفته خیال در این صورت تابع قلب و جان آدمی است که مطلع انوار معرفت یقینی‌اند، و از این رهگذر است که هنر دینی و قدسی پدید می‌آید، ولی اگر انسان محروم از کمال باشد ناگزیر خیال او پیرو نفس اماره خواهد بود که در دامان خود هنر دنیوی و ناسوتی را پرورش می‌دهد. و در جای جای نوشته‌ها عقیده شده است که ابداع هنر دینی بدون آراسته آمدن روح به کمال و فضیلت ممکن نیست، طرفه اینکه در فرهنگ دیرین و دیروز ما هم هنر امری ملازم با کمال بوده است.

تا جایی که در توان بوده در اثبات فرضیه کوشیده‌ام، و به گمان خود ثابت نموده‌ام که هنر اسلامی زاده‌ی وحی اسلامی است، و در پرتو بینش توحیدی و کرامت‌مندانه‌ی قرآن به برگ و بار نشسته است؛ ولی در عین حال به جهت وحدت عهد و عالمی که با دیگر جریان‌های فکری دارد، فلسفه و عرفان اسلامی پشتوانه و پشتیبان نظری آن به شمار آمده است.

فهرست

صفحه

عنوان

۱ پیشگفتار

فصل اول: کلیات و مفاهیم

۴ بیان مسئله

۵ سوال‌های اصلی

۶ پیشینه تحقیق

۶ ضرورت تحقیق

۶ ضرورت اول

۷ ضرورت دوم

۸ نوآوری تحقیق

۹ روش تحقیق

۹ فرضیه تحقیق

۱۰ هدف تحقیق

۱۰	توضیح واژگان
۱۲	هنرگذر از فرزادنگی به فن (تبارشناسی واژه هنر)
۱۵	منشاء هنر
۱۶	نظریه بازی
۱۶	نظریه روان کاوانه تصعید
۱۷	نظریه زیست شناختی تزیین
۱۸	نظریه زیبای جویی
۱۹	نظریه انتقال احساسات و حالات به دیگران
۲۰	نظریه جادو
۲۲	پرسش از ماهیت هنر
۲۳	نظریه تقلید
۲۳	نظریه ابداع
۲۸	تعریف‌هایی از هنر
۳۱	راز تعریف ناپذیری هنر

فصل دوم: در جستجوی ریشه‌ها

(پرسش از مبانی هستی شناختی و انسان شناختی هنر)

۳۵	مبانی هستی شناختی هنر
۳۷	هستی از نظرگاه فلسفه اسلامی
۳۷	هستی از نظر ابن سینا
۳۹	هستی از نظر فلسفه اشراق
۴۲	هستی از نظرگاه حکمت متعالیه

۴۴ هستی از نظر عرفان
۵۲ مبانی انسان شناختی هنر
۵۳ انسان از نظر فلسفه
۵۶ انسان در عرفان

فصل سوم: هنر، حقیقت، زیبایی

۶۷ هنر و حقیقت
۶۹ تعریف حقیقت
۷۸ هنر و زیبایی
۷۸ زیبایی از نظر افلاطون
۸۰ زیبایی از نظر ارسطو
۸۲ زیبایی از دیدگاه فلوطین
۸۵ زیبایی از نظر حکماء و عرفاء اسلامی
۸۷ ذهنی یا عینی بودن زیبایی
۸۸ سرچشمه‌ی زیبایی
۸۹ راز زیباجویی انسان
۸۹ همزادی زیبایی و عشق
۹۱ نسبت زیبایی و هنر

فصل چهارم: هنر، خیال، خلاقیت

۹۶ خیال سراب یا سر آب
۱۰۲ خیال در فلسفه اسلامی

۱۰۲ مفهوم خیال
۱۰۲ خیال در فلسفه مثناء
۱۱۰ خیال در فلسفه اشراق و حکمت متعالیه
۱۲۳ خیال در عرفان اسلامی
۱۲۵ نسبت هنر و خیال و تحلیلی از مفهوم خلاقیت
۱۲۹ خاتمه: نتیجه گیری نهایی تحقیق
۱۳۳ فهرست منابع
۱۳۶ مجلات

پیشگفتار

به عنوان درآمد بر رساله نکته‌هایی را شایسته‌ی یادآوری می‌دانم، و در آن می‌کوشم تا مضمون فصل‌ها را به همدیگر وصل کنم و فراق و فاصله‌های احتمالی را کم، تا ان شاء الله از سوء تفاهم جلوگیری شود:

۱. اولین و مهمترین نکته‌ای که باید یادگردد، عنوان و نسبت آن با محتوای تفصیلی متن رساله است، عنوان رساله «مبانی عقلی هنر در فلسفه اسلامی» قرار گرفته، در حالیکه در متن رساله تنها به فلسفه‌ی اسلامی بسنده نشده بلکه موضوع بحث از دیدگاه عرفان هم بررسی گردیده است؛ این کار شاید توهم خروج از موضوع را در اذهان تقویت کند.

برای رفع و دفع این پندار سزاوار است بر اصطلاح «مبانی عقلی» تکیه و تأکید افزون‌تر شود، به این معنا که بار اصلی عنوان بردوش «مبانی عقلی» سوار و استوار است که هر بحث نظری - عقلانی را پوشش می‌دهد، اعم از اینکه آن گفته‌ها در فلسفه مطرح باشد یا در عرفان و قید فلسفه اسلامی در عنوان بیشتر توضیحی است تا تأسیسی؛ زیرا مباحث نظری هنر اسلامی با آراء عارفان مسلمان نسبت سراسر است تر دارد تا گفته‌های فیلسوفان این طایفه، و جای پای آن در کوچی عرفان پیداتر است تا کوره راه فلسفه، افزون بر آن جلوه‌های نمود یافته‌ی هنر اسلامی آمیختگی آشکار و آفتابی با مفاهیم عرفانی دارد تا مفاهیم فلسفی. گذشته از آن تنیدگی و تلازم بسیاری از نظام‌های فلسفی فیلسوفان مسلمان با عرفان نظری به صورت طبیعی امر را این چنین ایجاب می‌کرد؛ لذا پی‌گیری مباحث نظری هنر اسلامی تنها در فلسفه اگر هم ممکن باشد، ابتر و ناقص خواهد بود.

۲. شاید پنداشته شود که غیر از فصل چهارم (بحث خیال) دیگر فصل‌های رساله نمی‌تواند مبانی برای هنر قرار گیرد، باید یادگردد که تلازم و تنیدگی هنر و خیال نباید سبب شود تا این گمان سالخورده ما را گریبان گیرد و به این تخمین و ظن گرفتار آئیم که دیگر امور بنیادین اگر نسبت مستقیم با هنر نداشته باشد نمی‌تواند مبنا قرار گیرد، چه اینکه مبنا بودن فصل دوم (پرسش از مبانی هستی‌شناختی و انسان‌شناختی هنر) اگر بدیهی‌تر از بحث خیال نباشد بی‌تردید تأثیرگذارتر از آن است، و در متن رساله در حد توان به آن پرداخت گردیده است.
۳. همزادی زیبایی و هنر و اینکه هرگونه هنر و هر نوع زیبایی از دیدگاه ما مطلوب نیست می‌طلبد تا از نسبت هنر و زیبایی با حقیقت و کمال پرسش به میان آید و فصل سوم به این جهت و بر این بستر زاده شده است.
۴. به نظرم فصل دوم اکثر سئوال‌های اصلی رساله را به اجمال یا تفصیل پاسخ گفته و مباحث دیگر فصل‌ها برای تبیین بیشتر و نیز اثبات فرضیه به میان آورده شده است.

فصل اول

کلیات و مفاهیم

بیان مسئله

هنر پدیده‌ای است انسانی که با زبان اشارت و رمزآمیز با انسان سخن می‌گوید مخاطب آن عواطف و احساس آدمی است و تنها انسان است که به جاذبه‌ها و زیباییهای موجود در یک اثر هنری آگاهی دارد، گاهی با شifftگی و شنیدائی و بسا با حیرت در برابر یک اثر ناب هنری، در عمل به وجود جاذبه و افسون آن گواهی می‌دهد. اگر هنر حاصل گارگاه خیال است و گرانیگاه خطاب آن متوجه دل و عواطف و احساس قلبی و درونی انسان پرسش از مبانی عقلی برای آن به چه معناست؟ اصولاً آیا این کار امری بیهوده نیست، در جستجوی ریشه‌های هنر به سراغ فیلسوفان رفتن و مکالمه با آنها چه اندازه می‌تواند ما را به سر چشمه‌ها نزدیک گرداند ما با این کار رهسپار سر آسیم یا گرفتار سراب؟

پیش از پاسخ گویی به این پرسش ناگزیر یاد گردد که انسان طرفه معجونی است آمیخته از قوای مختلف که در مقام انتزاع شاید بتوان انواع قوای ذهنی و فکری انسان را جداگانه تعریف نمود ولی آن‌گاه که تمام این قوا به کار می‌افتد و از تلاش و تکاپوی آن یک فعل و عمل انسانی آن هم فعلی از سنخ هنر پدید می‌آید نمی‌توان گفت این کار تنها حاصل خیال است زیرا هیچ عمل انسانی بدون گونه‌ی شناخت پیشین به وجود نمی‌آید و هم به برکت نیروی عقل است که انسان به عمل خود آگاه است و آگاهانه آن را ایجاد می‌کند و از آن لذت می‌برد یک زنبور عسل چون از این نیرو برخوردار نیست هر چند که هم کندوی زیبا و هنری بسازد نه به زیبایی آن آگاه است و نه از آن لذت می‌برد از این جاست که پای عقل به قلمرو هنر باز می‌گردد و ناگزیر از نقش پنهان و ناپیدای آن حرفی به میان می‌آید. در نتیجه ما ناچاریم که از مبانی عقلی هنر پرسش کنیم و از خرد و رزی‌های فیلسوفان و

اصحاب نظر استمداد جوئیم که در این راه پر پیچ و خم ما را دست گیرد و چراغی از اندیشه فرا روی ما برافروزد ناگفته پیداست که همگامی با فیلسوفان در این مسیر هم دشوار است و هم شوق انگیز؛ دشوار از این جهت که در سنت فکری ما این مسیر تا هنوز ناکوفته و نا هموار است و احتمال خطا و خطر هر لحظه ممکن، شوق انگیز زان رو که شاید راه نا هموار همیشه به باتلاق و جنگل منتهی نگردد، ای بسا به چشم انداز زیبا، نوید بخش و امید آور برساند که به خطر کردن بیرزد، بنابراین با این امید و آرزو هر چند با دل و دست لرزان، می پرسیم که هنر از نظر اندیشمندان اسلامی چه خاستگاهی دارد و مبانی نظری آن چیست؟ این نوشتار پی گیر این مسئله خواهد بود و این است آن پرسش و مساله اصلی ما در این رساله.

سوال های اصلی

پیرو مسئله اصلی که تا حدودی بیان گردید، باید به چند سوال دیگر هم پاسخ داده شود:

۱- آیا لازم است هنر حامل اندیشه ای بخصوص باشد یا هنر پدیده ای است که با زیبایی و صورت هنری

سروکار دارد، ربطی به اندیشه و جهان بینی خاصی ندارد (هنر برای هنر)

۲- اگر هنر ناگزیر محمل اندیشه است و جانجامه معنا، هنر اسلامی بازتاب کدامین جریان اندیشگی در عالم

اسلام است.

۳- مبانی نظری هنر را باید در اندیشه ی عقلانی (عرفان نظری و فلسفه اسلامی) پی گرفت؟ به این معنا که با

روش تبیینی و علت و معلولی ریشه های نظری هنر را به اندیشه عقلانی برگرداند، یا تحقیق در این زمینه بیشتر

به صورت تطبیقی خواهد بود کدام است؟

۴- اگر تکوین هنر اسلامی و رشد و بالندگی آن در پرتو اندیشه و حیانی باشد نسبت آن با فلسفه اسلامی و

عرفان نظری چیست؟

این ها مجموعه سوالاتی است که امید است به توفیق خداوند و عنایات خاصان درگاه او روشناییهای بر

زمینه تاریک آن تابانده شود، تمام همت این نوشته معطوف به یافتن پاسخ های مناسب برای سولات مذکور

است. اگر نتوانم جهت پاسخگویی به هر سوال یک فصل جداگانه ترتیب دهم، دست کم کوشش می شود تا

مجموع سوالات در مجموعه‌ی فصل‌ها بی‌جواب نماند و به اندازه درک و دریافت ناچیز خود پاسخ‌هایی برای آن جستجو نمایم، تا باشد که چه در نظر آید.

پیشینه تحقیق

پرسش از مبانی هنر (فلسفه هنر) در تاریخ اندیشه اسلامی به عنوان یک موضوع مستقل همچون فلسفه و کلام و دیگر نحله‌های فکری سابقه تاریخی ندارد. تنها چند دهه است که این مسأله همانند دیگر مسائل بحث برانگیز روزگار ما، مورد توجه بعضی اندیشمندان اسلامی واقع شده و کوشش‌هایی برای تبیین آن آغاز گردیده که گامی کوچک و ابتدائی در این مسیر به حساب می‌آید، گام‌های بلند و کوشش‌های بسیار باید تا مکتب فکری منسجم و نظام یافته درباره هنر از نظرگاه اسلامی شکل گیرد.

ضرورت تحقیق:

به نظر می‌رسد ضرورت‌های گوناگون می‌تواند تحقیق درباره هنر و مبانی آن را توجیه نماید، بلکه بالاتر از آن می‌توان ادعا نمود که اندک توجهی به مقتضیات زمانه ما را به چنین تحقیقاتی ملزم می‌کند، برای نمونه به چند ضرورت اشاره می‌گردد.

ضرورت اول

چه ما بپذیریم و یا نپذیریم بیان بسیط و عریان آموزه‌های دینی و اسلامی تأثیر لازمش را از دست داده و زمان تأثیر گذاری آن بسر آمده، دیگر چنین روش کارآئی پیشین را ندارد. این خود دلائلی دارد که از جمله می‌توان به اموری اشاره کرد.

۱ - یکی از آن امور و شاید مهمترین آن پیچیده‌تر شدن روابط انسانها در اثر گسترش ارتباطات و غلبه اطلاعات کمی و سطحی است که سبب شده انسان امروز تنگ حوصله، کم فرصت، عجول و شتاب کار گردد. انبوه اطلاعات روزمره و غالباً تاریخ مصرف دار که لازمه تمدن مصرف‌گرا و کمی‌اندیش زمانه ما است بصورت

بسیار ماهرانه و در قالب‌های گوناگون هنری، با استفاده از تمام امکانات رسانه‌های جمعی، با نفوذ در اعماق ذهن و ضمیر انسان امروز فرصت تامل، مراقبه و سنجش و انتخاب راه و روش معقول را از او سلب نموده است.

۲- ایجاد نیازهای کاذب و سیطره خواست‌های احساسی و در واقع «شبه‌نیاز» بر ذهن و زندگی انسان امروز عرصه را بر نیازمندی‌های اصیل و خواست‌های متعالی وجود او تنگ کرده است، چه بسا خواست‌های بی‌ریشه و غیر لازمی که به پشتوانه‌ی هنر و با استفاده از قابلیت و توانائی سحر آسای آن احساسات و عواطف را سیل آسا به طرفی سوق می‌دهد، بدون اینکه اندک مجال برای تفکر و تامل در ضرورت آن باقی باشد. در چنین وضع و حالی که مؤمن ماندن مجاهده‌ای است شگرف، اگر کسی بخواهد ایمان و ارزش‌های معنوی را تبلیغ نماید، باید به مجاهده صد چندان تن دهد، اگر رسالت‌مدار دردمندی روشن بینانه بخواهد دین و معنویت را تبلیغ نماید، نمی‌تواند به قابلیت و ظرفیت والای هنر بی‌توجه باشد، در شرایطی که به تعبیر زیبای سعدی «سنگ‌ها بسته و سگ‌ها رها می‌باشد» غفلت از توانایی هنر در تبلیغ اندیشه دینی و بسندگی به فرهنگ تذکر و تمثّل به مثل مانند «حافظ وظیفه تو دعا گفتن است و بس / در بند آن مباش که نشیند یا شنید، هرگز قابل قبول نیست. باید مبلغ اندیشه دینی در عصر ما، با استفاده از جاذبه و افسون هنر مفاهیم و ارزش‌های مورد نظرش را به گونه‌ای و در قالبی عرضه کند که ضمن تسخیر احساسات و عواطف مخاطبان پیام اش را به صورت غیر مستقیم و در ناخود آگاه آنان تحمیل نماید، و چنین کاری تنها از عهده هنر برآمدنی است. اگر چنین نباشد و مفاهیم و ارزش‌های دینی از گوش‌ها فراتر نرود در اصل تبلیغ دین و انجام وظیفه می‌توان شک کرد، بلکه ادعا داشت که با چنین روش اصولاً تبلیغ انجام نشده و رسالت‌گزاری ناتمام مانده است.

ضرورت دوم

می‌دانیم در طول تاریخ، تمدن‌های بسیاری شکفته و بالیده پس از آن در اثر عواملی به انحطاط گرائیده افول نموده است؛ تمدن‌هایی که امروز حتی نام بسیاری از آن‌ها را نمی‌دانیم. در این میان تنها تمدن‌هایی توانسته شعله مرموز حیات جاودان را بر فراز اعصار و قرون زنده نگه دارند که آثاری از آن تمدن‌ها در قالب هنر و آثار هنری باقیمانده است. در واقع هنرگرد و غبار قرون را از چهره این تمدن‌ها برگرفته زندگی آن‌ها را تا امروز تضمین نموده است.

به یک معنا می‌توان گفت هنر «یادگار» تمدن‌ها است، همانگونه که انسان بدون یادگار زود از خاطره‌ها و یادها محو می‌گردد، تمدن‌ها نیز چنین اند. بنابراین هر تمدنی که به ماندگاری اندیشد، نباید این یادگار را نادیده گیرد. با در نظر داشت این اصل و الثفات نظر به گفتمان رایج که بر ضرورت «جنبش نرم‌افزاری و نهضت تولید علم» تاکید می‌گردد، لزوم توجه به هنر و مباحث مربوط به آن اهمیت بیشتر می‌یابد زیرا احیاء یا ابداع هنر اسلامی یک رکن مهم این نهضت به حساب می‌آید. نمی‌توان از نهضت تولید علم سخن گفت و به هنر توجه نداشت و بر فرض بی توجهی نهضت جامع و فراگیر نخواهد بود، چون اندیشه عاری از هنر در محافل و انجمن‌ها محدود و در لابلای کتاب‌ها اسیر می‌ماند و آن تاثیری را که باید نخواهد گذاشت. هنر جانجامه فاخری است که توانا است، هر فکر و اندیشه‌ی پرده نشین را شاهد بازاری نماید تا هر کس از تماشای جمال آن تمتع و بهره‌گیرد. بنابراین توجه به امر هنر یک ضرورت تمدنی برای ماست. غفلت از آن تهی ساختن نهضت از جوهر حیات و جاودانگی است.

در حالیکه ضرورت‌های که ما را به امر هنر توجه می‌دهد منحصر به این چند امر نیست. به نظر می‌رسد هر یک از آن‌ها به تنهایی پرداختن به مباحث هنر را الزامی و ضروری می‌سازد.

نوآوری تحقیق

هر پژوهشگر اگر اظهار هم نکند تا حدی در دل باور دارد یا دست کم به چنین گمانی مبتلا است که تحقیق او از نوآوری خالی نیست. هر که دست به قلم می‌برد اگر به راستی درد طلب داشته باشد و پرسشی از درون بر جان او پنجه انداخته به دنبال پاسخ کشانده باشد نه تفتن یا رفع تکلیف، دنبال نوآوری است و با این امید و آرزو در راه پژوهش و تحقیق گام می‌نهد. موضوع برگزیده در حد خود نو و تازه است اما اینکه در پرداخت و پرورش و تجزیه و تحلیل آن چه اندازه موفق باشم در گرو توفیق الهی است. ادعا ندارم ولی امیدوار و آروز مندم که تحقیق حاضر از حداقل نصاب نوآوری بهره‌مند و برخوردار باشد.

روش تحقیق

در این نوشته از روش توصیف و تحلیل بیشتر استفاده خواهد شد، چون معتقد نیستم که هنر اسلامی واقعاً ریشه در فلسفه اسلامی داشته باشد، ناچار روش تبیینی و پی‌گیری علت و معلولی درباره فلسفه اسلامی و هنر، از دایره کار خارج خواهد ماند در بعضی مسائل بحث جنبه تطبیقی خواهد داشت و تا جای که در توان باشد به سیر هماهنگ فلسفه اسلامی و هنر اسلامی در پرتو وحی، پرداخته خواهد شد. اگر از مبانی عقلی هنر در فلسفه اسلامی پرسشی شده است به این لحاظ است که چنین هنری در فلسفه اسلامی چه ریشه‌های می‌تواند داشته باشد. این ادعا لزوماً معنا نمی‌دهد که معتقد باشم هنر اسلامی در واقع ریشه در فلسفه اسلامی دارد. به تعبیر دیگری خواهیم بدانیم، منظر هستی‌شناسی عقلانی و فلسفی تا چه اندازه با احساس زیبایی‌شناسانه و ذوق و ذائقه آزموده و زیسته هنری در عالم اسلام هم‌نوا و هماهنگ است، تا چه میزان جریان اندیشه و خرد ورزی می‌تواند پشتوانه و پشتیبان نظری خلاقیت و ابداع هنری باشد. در واقع مدعا این است که اگر کسی با قطع نظر از وحی اسلامی به جستجوی ریشه‌های هنر اسلامی بر آید و آن را در فلسفه و عرفان نظری بجوید، به چنین سرچشمه‌های خواهد رسید که اجمالاً ما رسیده‌ایم.

فرضیه تحقیق

فرض بر این است که هنر اسلامی در تکوین و ایجاد و همچنین رشد و بالندگی خود ریشه در وحی اسلامی دارد. این نوشته تا جایی که در توان باشد در اثبات این فرضیه خواهد کوشید. اگر از ربط و پیوند هنر با فلسفه و عرفان نظری سخنی میرود - کما اینکه عنوان اصلی رساله گویای این مطلب است - زان رو است که همه اینها در گسترش عهدی که با وحی اسلامی به وجود آمده بود، مدد رساننده و سخن از نسبت و پیوند آن دو با یک امر سوم است.

هدف تحقیق

هدف از تحقیق روشن ساختن پیوند هنر و فلسفه در جهان اسلامی است به این معنا که این دو جریان عظیم فرهنگی در دنیای اسلام، اصولاً نسبتی با هم دارد یا نه؟ اگر دارد ربط و نسبت آن‌ها چگونه است. می‌خواهیم بدانیم فلسفه اسلامی در شکوفائی هنر اسلامی نقش داشته است یا نه و ما تا چه اندازه مجازیم که پشتوانه نظری هنر را در فلسفه و عرفان بجوئیم. هدف دیگر این نوشته جستجوی معیار و ملاکی برای اسلامی بودن و یا اسلامی نبودن هنر است. بر چه اساسی هنر را به اسلامی و غیر اسلامی تقسیم می‌کنیم، معیار در این کار چیست؟

توضیح واژگان

پیش از اینکه وارد مباحث اصلی این فصل شوم ناگزیر واژه‌های به کار رفته در عنوان رساله را توضیح داده، مراد خود از این واژه‌ها و یا اصطلاحات را روشن سازم تا از سوء تفاهم احتمالی جلوگیری شود.

واژه‌های همچون: «مبانی عقلی»، «هنر»، «فلسفه اسلامی».

کلمه مبانی با دو کلمه دیگر یعنی مبادی و منشاء حوزه معنایی نزدیک به هم دارد و چه بسا در کلمات بعضی از بزرگان به نحو مترادف به کار رفته است.^(۱) بسیار اتفاق می‌افتد که هر یک از این‌ها به جای دیگری به کار می‌رود، در حالیکه اگر دقت کنیم به نظر می‌رسد این سه کلمه با هم تفاوت‌هایی دارند.

اصطلاح مبادی را اینگونه توضیح داده است:

«مبادی جمع مبدء است و مبادی اشیاء ابتداء و علل اولیه اشیاء اند. مبادی اجسام عناصر

اربعه... و مبادی کون و فساد، ماده و صورت است»^(۲).

برای اصطلاح مبانی تعریف و یا توضیح بخصوص یافت نشد ولی با دقت در موارد کاربرد آن شاید بتوان گفت: «مبانی عبارت است از اصول اولیه یک علم که جهت‌گیری در جزئیات و مسائل فرعی آن را سامان می‌دهد». توضیح به نظر می‌رسد بسیار مبهم و شاید هم ناقص باشد. امید می‌رود در پرتو فرق‌هایی که برای این

۱- غلام رضا اعوانی، حکمت و هنر معنوی، تهران، انتشارات گروس، ج اول، ۱۳۷۵، صص ۳۶۸-۳۲۷. (مقاله هنر تجلی جمال الهی در آئینه خیال).

۲- دکتر سید جعفر سجادی، فرهنگ معارف اسلامی، تهران، شرکت مولفان مترجمان ایران، ج اول، ۱۳۶۳، ج ۴، ص ۱۱۲.